

مطالعه تطبیقی استعاره‌های مفهومی ایمان و کفر در قرآن و نهج‌البلاغه

یونس رضازاده^۱

(تاریخ دریافت مقاله: ۱۴۰۴/۰۲/۰۱ - تاریخ پذیرش مقاله: ۱۴۰۴/۰۲/۰۹)

چکیده

براساس یافته‌های علوم‌شناختی، ذهن انسان مفاهیم انتزاعی را با استفاده از تجربیات حسی و ملموس سازمان‌دهی می‌کند. استعاره‌های مفهومی که در زبان‌شناسی شناختی ابزارهای اساسی در تفکر هستند، در شکل‌دهی به فهم انسان از جهان نقش کلیدی دارند. قرآن‌کریم نیز برای انتقال مفاهیمی مانند ایمان و کفر از این استعاره‌ها بهره برده است. این پژوهش با رویکردی تطبیقی، استعاره‌های مفهومی ایمان و کفر را در قرآن و نهج‌البلاغه بررسی کرده و حوزه‌های مبدایی نظیر نور و تاریکی، پاکی و آلودگی، گیاهان، بینایی و طرح‌واره‌های شیء و نیرو را تحلیل می‌کند. هدف این مطالعه، تبیین شکل‌گیری این استعاره‌ها و بررسی شباهت‌ها و تفاوت‌های آن‌ها در دو متن دینی است. نهج‌البلاغه و قرآن‌کریم از حوزه‌های مفهومی مشابهی برای مفهوم‌سازی ایمان و کفر بهره گرفته‌اند. با وجود اشتراکات فراوان، تفاوت‌هایی در نحوه به‌کارگیری استعاره‌ها در این دو متن دیده می‌شود؛ قرآن با زبانی وحیانی و همه‌فهم، مفاهیم را به مخاطبان گسترده‌تری منتقل می‌کند، در حالی که نهج‌البلاغه با بیانی انسانی و استدلالی، به تشریح ابعاد اجتماعی، اخلاقی و فلسفی این مفاهیم می‌پردازد. این پژوهش نشان می‌دهد که استعاره‌های مفهومی نه تنها ابزار انتقال مفاهیم دینی هستند، بلکه پیوند عمیقی میان زبان، فرهنگ و جهان‌بینی در فهم و پذیرش پیام‌های الهی ایجاد می‌کنند.

کلید واژه‌ها: قرآن‌کریم، نهج‌البلاغه، استعاره مفهومی، ایمان، کفر.

۱. دکتری مدرسی معارف و مدرس دانشکده الهیات و ادیان، دانشگاه شهید بهشتی، تهران، ایران، (نویسنده مسئول)؛ Rezazadeh1404@gmail.com

بیان مسأله

مفاهیم انتزاعی مانند ایمان و کفر، به دلیل ماهیت غیرملموس و پیچیده خود، همواره نیازمند بازنمایی از طریق ابزارهای شناختی و زبانی هستند. در این میان، استعاره‌های مفهومی به عنوان سازوکاری بنیادین در فرآیند درک انسان، نقش کلیدی در ساختاربندی، فهم و انتقال این مفاهیم ایفا می‌کنند. قرآن کریم و نهج البلاغه، به عنوان دو منبع اصیل و محوری در اندیشه اسلامی، از استعاره‌های مفهومی برای تجسم بخشیدن به مفاهیم متعالی مانند ایمان و کفر به طور گسترده‌ای بهره برده‌اند. با این حال، علی‌رغم اهمیت این دو متن، پژوهش‌های پیشین عمدتاً بر تحلیل استعاره‌ها در هر یک از آن‌ها به صورت مجزا متمرکز بوده‌اند. در حالی که مطالعه تطبیقی و نظام‌مند میان این دو اثر، به ویژه در زمینه بازنمایی مفاهیم بنیادینی نظیر ایمان و کفر، کمتر مورد توجه قرار گرفته است. این خلأ پژوهشی، درک عمیق‌تر و جامع‌تر شباهت‌ها و همچنین تفاوت‌های ظریف در رویکردهای زبانی، فرهنگی و جهان‌بینی حاکم بر این دو متن را با چالش مواجه می‌سازد و ممکن است مانع از دستیابی به تصویری کامل از نحوه مفهوم‌سازی این ارکان اعتقادی در سنت اسلامی شود.

از این رو، پرسش اصلی این پژوهش آن است که: چه اشتراکات و تمایزهایی در الگوهای استعاری بازنمایی ایمان و کفر در قرآن کریم و نهج البلاغه وجود دارد؟ پاسخ به این پرسش، نه تنها به روشن‌تر شدن سازوکارهای شناختی و زبانی به کاررفته در این متون بنیادین می‌انجامد، بلکه می‌تواند ظرافت‌های معنایی و تفاوت‌های احتمالی در تأکیدات هر یک از این دو منبع را آشکار سازد و در نهایت، به فهم پیوند عمیق‌تر میان زبان، شناخت، فرهنگ و آموزه‌های اسلامی یاری رساند.

۱. مقدمه

استعاره‌های مفهومی نقشی فراتر از ابزارهای زبانی دارند؛ آن‌ها سازوکاری بنیادین در

فرآیندهای شناختی انسان هستند که شیوه تفکر و درک ما از مفاهیم انتزاعی و مجرد را شکل می‌دهند (Evans and Green, 286). نظریه استعاره مفهومی، که توسط جورج لیکاف و مارک جانسون توسعه یافته است، بر این ایده استوار است که ذهن انسان برای درک مفاهیم پیچیده و انتزاعی، آن‌ها را بر اساس حوزه‌های ملموس و تجربی سازماندهی می‌کند (Evans, 40). این استعاره‌ها از طریق ایجاد ارتباط میان یک حوزه مبدأ آشنا و قابل لمس و یک حوزه مقصد انتزاعی، امکان درک بهتر موضوعات پیچیده را فراهم می‌کنند (Zoltan, 4). برای مثال، در استعاره «زندگی، سفر است»، عناصر آشنای سفر، مانند مسافران، مسیرها و موانع، به ما کمک می‌کنند زندگی را به عنوان یک فرآیند پویا و هدفمند تصور کنیم. این نگاشت‌ها معمولاً یک سویه و جزئی هستند؛ یعنی تنها بخش‌هایی از حوزه مبدأ برای ساختاربندی حوزه مقصد به کار گرفته می‌شوند (Evans, 310).

درک ما از مفاهیم انتزاعی بر تجربیات بدنی و تعاملات ما با جهان استوار است. این بدان معناست که مفاهیم انتزاعی تصادفی یا دلخواه نیستند، بلکه تحت تأثیر نحوه ادراک، عمل و تعامل ما با محیط شکل می‌گیرند. ریشه بسیاری از این استعاره‌ها در تجربه‌های روزمره ما قرار دارد (Evans and Green, 295). به عنوان مثال، استعاره «ایمان، نور است» از مشاهدات ملموس در شرایط گوناگون به دست آمده است. شواهد این ارتباطات را می‌توان در زبان استعاری، حرکات بدنی، نمادهای فرهنگی و حتی آثار هنری یافت.

ایمان و کفر به عنوان یکی از مفاهیم بنیادی در نظام فکری اسلام، همواره جایگاهی برجسته در متون مقدس و آثار دینی داشته است. این مفاهیم، نه صرفاً به عنوان یک باور قلبی، بلکه به مثابه یک تجربه زیسته و ارزش معنوی، درک و تبیین شده است. از آنجاکه زبان، ابزار اصلی انتقال معارف دینی است، بررسی نحوه بازنمایی مفاهیم متعالی مانند ایمان و کفر، اهمیت ویژه‌ای پیدا می‌کند. یکی از راه‌های اصلی بیان این مفاهیم، بهره‌گیری از استعاره‌های مفهومی است که نقش کلیدی در تسهیل فهم مسائل انتزاعی دارند.

در قرآن کریم، که کلام وحی است، استعاره‌های مفهومی به شیوه‌ای نظام‌مند برای

توضیح و تجسم مفاهیمی مانند ایمان، کفر، هدایت و ضلالت به کار رفته‌اند. این استعاره‌ها نه تنها انعکاسی از فرهنگ و زبان عربی صدر اسلام‌اند، بلکه حامل پیام‌هایی فرازمانی و فرامکانی هستند که مخاطبان مختلف را به تأمل در معانی عمیق‌تر دعوت می‌کنند. از سوی دیگر، در نهج‌البلاغه، این میراث جاودان امام علی علیه السلام، استعاره‌ها با نگاهی متفاوت، گاه فلسفی و گاه خطابی، به مخاطب ارائه شده‌اند و در عین حال از همان ریشه‌های زبانی و فرهنگی قرآن بهره‌مند هستند.

این پژوهش با رویکردی تطبیقی، به بررسی استعاره‌های مفهومی ایمان و کفر در قرآن و نهج‌البلاغه می‌پردازد تا نحوه شکل‌گیری و بازنمایی این مفاهیم را در این دو متن تحلیل کند. هدف اصلی آن است که نشان داده شود چگونه استعاره‌ها می‌توانند دریچه‌ای به سوی فهم بهتر تفاوت‌ها و شباهت‌های این دو منبع گران‌بها بگشایند و ابزاری برای فهم عمیق‌تر ساختارهای معنایی ایمان فراهم کنند. این تحلیل تطبیقی، نه تنها به درک دقیق‌تر متون دینی یاری می‌رساند، بلکه بازتاب‌دهنده پیوند میان زبان، فرهنگ و جهان‌بینی در انتقال پیام‌های دینی است.

مطالعات بسیاری در مورد استعاره‌های مفهومی در قرآن کریم انجام شده است. محققانی نظیر عطاءاله ریگی‌کوته و بهار صدیقی در مقاله «استعاره مفهومی کفر و ایمان در قرآن کریم» بر آن بوده‌اند که چگونه استعاره‌های به کار رفته در قرآن کریم، مفاهیم ایمان و کفر را به شیوه‌ای قابل فهم برای مخاطب ارائه می‌کنند. این پژوهش‌ها نشان داده‌اند که استعاره‌های قرآنی از عناصر فرهنگی و اجتماعی جامعه عربی آن دوران بهره گرفته‌اند تا معنایی فرازمانی و فرامکانی ایجاد کنند.

از سوی دیگر، نهج‌البلاغه به عنوان یکی از مهم‌ترین متون دینی و ادبی شیعه، سرشار از استعاره‌های مفهومی است که در بیان مفاهیمی مانند ایمان، تقوا، و اخلاق به کار رفته‌اند. پژوهشگرانی مانند سیده مطهره حسینی و عبدالهادی فقهی‌زاده در مقاله «اثرپذیری حکمت‌های نهج‌البلاغه از قرآن کریم در انعکاس انواع استعاره‌های هستی‌شناختی» به

تحلیل تعدادی از استعاره‌های مادی، ظرف و شخصیت‌بخشی در نهج‌البلاغه پرداخته‌اند و تأکید دارند که استعاره‌های نهج‌البلاغه تجلی استعاره‌های قرآن هستند.

با این حال، مطالعات مقایسه‌ای محدودی در این زمینه انجام شده است. پژوهش‌هایی که همزمان به قرآن و نهج‌البلاغه پرداخته‌اند، بیشتر بر وجوه زبانی یا مفاهیم اخلاقی تمرکز داشته‌اند و تحلیل تطبیقی استعاره‌های مفهومی ایمان و کفر به صورت خاص مورد بررسی جامع قرار نگرفته است. این خلأ پژوهشی نشان‌دهنده نیاز به مطالعه‌ای است که استعاره‌های مفهومی ایمان و کفر را در این دو متن بررسی کرده و نقاط اشتراک و افتراق آنها را با توجه به زمینه‌های فرهنگی، تاریخی و زبانی‌شان تحلیل کند. پژوهش حاضر، با اتخاذ رویکردی تطبیقی، تلاش می‌کند تا به این خلأ پاسخ دهد و به روشن‌تر شدن نحوه بازنمایی مفهومی ایمان و کفر در قرآن و نهج‌البلاغه کمک کند.

احتمالاً نخستین بار جاحظ در کتاب «البيان والتبيين» به اصطلاح استعاره اشاره می‌کند (شریف‌الرضی، ۱۰). تا سده پنجم هجری، به تعریف مختصر استعاره و بیان چند نمونه اکتفا می‌شد و کمتر به ابعاد و نحوه شکل‌گیری استعاره پرداخته‌اند. ظاهراً در این دوره، اصطلاح مجاز و استعاره تمایز دقیقی نداشته و گاهی با یکدیگر درمی‌آمیزد. این مسئله در تعریف استعاره از ابن‌قتیبه، سید رضی و دیگر بلاغیون قابل مشاهده است. نخستین بار عبدالقاهر جرجانی ادیب سده پنجم، مؤسس دانش بلاغت کلاسیک و پایه‌گذار علم معانی و بیان در کتاب اسرار البلاغه در علم معانی به تفصیل به بررسی ابعاد و انواع استعاره می‌پردازد (ضیف، ۱۹۰).

استعاره در غرب نیز مسیر مشابهی را تجربه می‌کند. احتمالاً نخستین بار ارسطو در ضمن آثار خویش به استعاره می‌پردازد (بورشه و همکاران، ۲۹۱). وی استعاره را از انواع آرایه‌های ادبی می‌شمارد، به نحوی که می‌بایست در موقعیت‌هایی خاص به کار گرفته شود. در نگرش وی، استعاره از وضوح کلام می‌کاهد و از آن رو که غرض اصلی زبان، شفافیت و آشکار ساختن واقعیت‌هاست، استعاره را موجب خروج زبان از سرشت طبیعی آن می‌داند (ارسطو، ۱۵۹).

پس از ارسطو دو دیدگاه بر مبنای آرای وی شکل می‌گیرند: دیدگاه «جایگزینی»^۱ و دیدگاه «تشبیهی»^۲. مطابق دیدگاه جایگزینی، استعاره با جایگزینی واژه‌ها ساخته می‌شود به نحوی که تعبیرهای استعاری، صرف‌نظر از جنبه زیباشناختی، قابل بیان به صورت تحت‌اللفظی هستند. در دیدگاه تشبیهی، استعاره یک تشبیه فشرده و کوتاه شده قلمداد می‌گردد به نحوی که از ارکان آن، تنها مشبه به ذکر شده باشد (Black, 441).

از قرن هجدهم میلادی، نهضتی در ارزش‌گذاری استعاره پدیدار می‌شود. رویکردی که استعاره را نه تنها از حیث ادبی بلکه به عنوان رکنی حیاتی در زبان که رگه در طرز اندیشه بشر دارد، مورد کنکاش قرار می‌دهد. از این رو گفتمان استعاره از حوزه زبان‌شناسی به عرصه‌های دیگری چون فلسفه راه می‌یابد (اکو و همکاران، ۱۶). این نهضت در قرن بیستم با طرح نظریه تعاملی، نظریه علی و در نهایت نظریه استعاره مفهومی، دستخوش تحول چشمگیری می‌شود.

نخستین بار، لیکاف و جانسون، در سال ۱۹۸۰ میلادی تحلیل شناختی از استعاره مطرح می‌کنند که نظریه «استعاره مفهومی» نام می‌گیرد. استعاره از منظر آن‌ها، درک یک قلمرو مفهومی در چارچوب قلمرو مفهومی دیگر است، به این شکل که میان دو قلمرو مفهومی متفاوت به صورت نگاشت ارتباط برقرار می‌شود. برای مثال در عبارت «خشمش به جوش آمده است»، خشم به مثابه مایعی در حال جوشیدن تصور می‌شود و به کمک آن، خشم مفهوم‌سازی می‌شود. نگاشت‌های ذیل نمایان‌گر نحوه ارتباط میان دو قلمرو مفهومی است:

دمای مایع (حوزه مبدأ)	خشم (حوزه مقصد)
ظرف	بدن
دمای مایع	خشم
مقیاس گرما	مقیاس خشم
فشار درون ظرف	فشار تجربه درونی

1. Substitution view
2. Comparison view

ناآرامی مایع در حال جوشیدن	ناآرامی درونی
محدودیت مقاومت ظرف	محدودیت توانایی فرد در فرونشاندن خشم
غلیان	فقدان کنترل

جدول ۱

استعاره از دیدگاه زبان‌شناسی‌شناختی، درک یک حوزه مفهومی در قالب یک حوزه مفهومی دیگر است. «حوزه مبدأ»^۱ قلمرو معنای تحت‌اللفظی است که به واسطه آن عبارات استعاری را شکل داده تا حوزه مفهومی دیگری را درک کنیم. «حوزه مقصد»^۲ قلمرو معنای استعاری است که بدین روش درک می‌شود (کوچش، ۱۴).

مقصود از این که «حوزه مقصد به مثابه حوزه مبدأ درک می‌شود» این است که مجموعه‌ای از تناظرهای^۳ نظام‌مند میان قلمرو مفهومی مبدأ و مقصد وجود دارند که عناصر مفهومی حوزه مبدأ را بر عناصر حوزه مقصد تطبیق می‌دهد. در بیان فنی به این تناظرهای مفهومی که در قالب نگاشت ریاضی مطرح می‌شوند، «انطباق»^۴ می‌گویند (Ortony, 206-207).

شناخت یک استعاره منوط به شناخت انطباق‌های نظام‌مند میان حوزه مبدأ و مقصد است. ولی این مطلب بدین معنا نیست که این عمل آگاهانه رخ می‌دهد. این فرایند اساساً در ضمیر ناخودآگاه طی می‌شود و تنها به‌منظور مطالعه و واکاوی است که ما این انطباق‌ها را به سطح آگاهی می‌آوریم. وقتی ذهن یک استعاره مفهومی را درمی‌یابد، آن را در عبارات زبانی بازتاب می‌دهد، از این رو، عبارات زبانی نیز می‌بایست با انطباق‌های پذیرفته شده در جامعه زبانی همخوانی داشته باشند (کوچش، ۲۵).

استعاره در نگاه سنتی و شناختی دو تعریف و کارکرد کاملاً متمایز دارد. در دیدگاه سنتی که ریشه در بلاغت ادبی دارد، استعاره صرفاً یک آرایه ادبی محسوب می‌شود که بر اساس شباهت‌های از پیش موجود بین دو مفهوم شکل می‌گیرد و عمدتاً محدود به متون

1. Source domain
2. Target domain
3. Correspondences
4. Mapping

ادبی فاخر است. این نگاه، استعاره را پدیده‌ای زبانی و فاقد نظام‌مندی می‌داند که نقش چندانی در فرآیندهای شناختی ندارد (Gibbs, 154). در مقابل، زبان‌شناسی شناختی استعاره را فراتر از یک صنعت بدیعی می‌داند و آن را به عنوان سازوکاری بنیادین در اندیشه و مفهوم‌پردازی انسان تحلیل می‌کند. از منظر شناختی، استعاره نه تنها در زبان ادبی، بلکه در گفتار روزمره، علوم و حتی شیوه تفکر ما حضور فعال دارد. این نگاه معتقد است استعاره‌ها می‌توانند شباهت‌های جدید خلق کنند و مفاهیم انتزاعی را از طریق حوزه‌های ملموس بازنمایی نمایند. برخلاف دیدگاه سنتی که استعاره‌ها را منفرد و مجزا می‌پندارد، رویکرد شناختی بر نظام‌مندی استعاره‌ها تأکید دارد و آن‌ها را به عنوان ابزاری برای ساخت‌بندی تجربه‌های انسانی در نظر می‌گیرد (Lakoff and Johnson, 2003, 6). بنابراین، در حالی که نگاه سنتی، استعاره را عنصری زیبایی‌شناختی و حاشیه‌ای در زبان قلمداد می‌کند، زبان‌شناسی شناختی آن را به عنوان الگویی اساسی در شناخت و تفکر انسان معرفی می‌نماید.

۲. طبقه‌بندی حوزه‌های مبدا ایمان و کفر

لیکاف و جانسون در ابتدا بر مبنای نمونه‌های به‌دست آمده از شواهد زبانی روزمره، استعاره‌های مفهومی را به سه دسته اصلی «استعاره‌های جهتی»^۱، «استعاره‌های هستی‌شناختی»^۲ و «استعاره‌های ساختاری»^۳ طبقه‌بندی نموده‌اند. اما در ویرایش ۲۰۰۳ کتاب «استعاره‌هایی که با آن‌ها زندگی می‌کنیم»^۴ تحت عنوان اصلاحات و توضیحات، اذعان می‌دارند این طبقه‌بندی نیاز به بازبینی دارد. همه استعاره‌ها را از آن جهت که ساختاری از مفاهیم را بر ساختار دیگری نگاشت می‌کنند، می‌توان استعاره‌های ساختاری دانست. همچنین، می‌توان تمام استعاره‌ها را هستی‌شناختی در نظر گرفت از آن رو که وجود حوزه مقصد را مفهوم‌سازی می‌کنند (Lakoff and Johnson, 2003, 264). کوشش نیز

1. Orientational Metaphors
2. Ontological Metaphors
3. Structural Metaphors
4. Metaphors We Live By

ضمن بیان این طبقه‌بندی، به همپوشانی برخی موارد اشاره می‌کند (کوچش، ۶۲). بر همین اساس، در پژوهش حاضر، مطابق رویه مطالعات متأخر، استعاره‌های مفهومی استخراج شده از قرآن کریم و نهج‌البلاغه بر اساس دسته‌بندی مبتنی بر حوزه‌های مبدأ سازمان‌دهی شده‌اند. بی‌تردید اهل زبان برای درک یک حوزه مقصد از چندین حوزه مبدأ بهره می‌گیرند (Zolatan Kovecses, 50). درواقع، خود ویژگی‌های حوزه مقصد ایجاب می‌کند که درک آن مستلزم استفاده از حوزه‌های مبدأ متنوع باشد. مفاهیم حوزه مقصد معمولاً جنبه‌های متعددی دارند که اهل زبان برای فهم این وجوه از حوزه‌های مبدأ متناسب استفاده می‌کنند. حوزه‌های مبدأ استخراج شده در این بخش بر مبنای حوزه‌های مفهومی ارائه شده توسط کوچش (کوچش، ۳۴)، طرح‌واره‌های تصویری ایوانز و گرین (Evans and Green, 177-191) و جانسون (Johnson, 102-138) گردآوری شده‌اند. به‌منظور گردآوری داده‌ها، از فرایند تشخیص استعاره که توسط گروه پراگل جاز (Pragglejaz Group, 3) مطرح گردیده، استفاده شده است. بررسی‌ها نشان می‌دهد که قرآن کریم و نهج‌البلاغه، برای مفهوم‌سازی ایمان و کفر، از حوزه‌های مبدائی نظیر «روشنایی و تاریکی»، «بینایی»، «پاکی و آلودگی»، «گیاها»، «سخن»، «شخص» و طرح‌واره‌های شیء^۱ و نیرو^۲ بهره گرفته‌اند.

۱-۲. حوزه مبدأ روشنایی و تاریکی

روشنایی و تاریکی از جمله نخستین تجارب انسانی محسوب می‌شوند و نقش بنیادینی در شکل‌گیری استعاره‌های مفهومی در فرهنگ‌های گوناگون ایفا کرده‌اند (کوچش، ۴۰). نور از دیرباز نمادی برای گسترش ادراک و معرفت بوده (قائمی‌نیا، ۱۳۹۹، ۱۹۶) که احتمالاً ریشه در نقش محوری بینایی در شناخت انسان دارد، زیرا ادراک بصری وابسته به حضور نور است. علاوه بر آن، از نگاه کشاورز، منشأ رشد و حاصلخیزی است؛ در سفر، نمادی از امنیت، راهیابی و حرکت تلقی می‌شود؛ در عرصه تجارت، تداعی‌کننده فعالیت و

1. Object Schema
2. Force Schema

روتنی اقتصادی است؛ و در حوزه اندیشه، نشانه آگاهی و دانش به شمار می‌رود. انسان نور را عمدتاً در طول روز، همراه با بیداری، شادمانی و گرمای خورشید تجربه می‌کند و از این رو، آن را با مفاهیمی همچون حیات و نشاط پیوند می‌دهد. در نقطه مقابل، تاریکی مفاهیمی متضاد را دربرمی‌گیرد. از نگاه کشاورز، نمادی از پژمردگی و توقف است؛ در سفر، با احساس ناامنی، نگرانی و سرگردانی همراه می‌شود؛ در تجارت، کساد و رکود را تداعی می‌کند؛ و در حوزه اندیشه، نشانه ناآگاهی و جهل قلمداد می‌شود. تجربه زیسته انسان از تاریکی عمدتاً در شب، همراه با خواب، اندوه و سرمای شامگاهی رخ می‌دهد و در نتیجه، با مفاهیمی همچون مرگ، وحشت و سکوت مرتبط می‌شود.

در آیه «مَثَلُهُمْ كَمَثَلِ الَّذِي اسْتَوْقَدَ نَارًا فَلَمَّا أَضَاءَتْ مَا حَوْلَهُ ذَهَبَ اللَّهُ بِنُورِهِمْ وَتَرَكَهُمْ فِي ظُلُمَاتٍ لَا يُبْصِرُونَ» (البقرة، ۱۷) (مثل آنان، مثل کسانی است که آتشی افروختند، و هنگامی که پیرامونشان را روشن کرد، خدا نورشان را برد، و در میان تاریکی‌هایی که نمی‌بینند رها کرد) منافق بسان شخصی مجسم شده که در تاریکی گرفتار آمده، به نحوی که خیر را از شر، و راه را از چاه تشخیص نمی‌دهد. برای رفع این معضل، شعله‌ای برمی‌افروزد تا پیرامون خود را ببیند. اما همین که پیرامونش روشن شد، خداوند با وسائلی از قبیل باد و باران، آتشش را خاموش می‌کند و منافق دوباره به تاریکی فرو می‌رود. بلکه این بار به دو ظلمت دچار می‌شود، یکی ظلمت تاریکی و دیگری ظلمت سرگردانی و بی‌اثر شدن شعله. این حال منافقان است. آن‌ها تظاهر می‌کنند که ایمان دارند، به این خاطر از برخی مواهب دینی منتفع می‌شوند. از مؤمنان ارث می‌برند، با آنان دادوستد می‌کنند و از میان زنان مؤمن، همسر برمی‌گزینند. ولی همین که مرگشان فرا می‌رسد، در موقعیتی که نیازمند برخورداری از آثار ایمان هستند، خداوند نور خود را از آنان می‌ستاند و نیز هر عملی که برای جلب نظر مؤمنان انجام داده بودند، باطل می‌کند. بنابراین، از دیدگاه علامه طباطبایی، چنین اشخاصی در دو تاریکی گرفتار و سرگردان می‌شوند. یکی، تاریکی کفرشان و دیگری، تاریکی اعمالی که به بار آوردند (طباطبایی، ۵۵/۱). همچنین در آیه

«يَوْمَ تَرَى الْمُؤْمِنِينَ وَالْمُؤْمِنَاتِ يَسْعَى نُورُهُمْ بَيْنَ أَيْدِيهِمْ وَبِأَيْمَانِهِمْ» (الحديد، ۱۲)

(روزی که مردان و زنان مؤمن را می‌بینی که نورشان پیشاپیش و به جانب راستشان دوان است) در روز قیامت، ایمان به صورت نوری مجسم شده است (ابوحیان، ۱۰/۱۰۵) و نیرویی برای آن در نظر گرفته شده که با سرعت در پیش‌رو و سمت راست حرکت می‌کند، مؤمنان را همراهی کرده و آنان را به سوی بهشت هدایت می‌نماید. ایمان در این استعاره نه تنها به عنوان یک پدیده فیزیکی، بلکه به مثابه عنصری بویا به تصویر کشیده شده که با جهت‌دهی و پیشبرد مؤمنان، نقش یک راهنما را ایفا می‌کند. افزون بر این، حرکت نور در جهت جلو و سمت راست، طرح‌واره مکانی «قرار داشتن نیک و مطلوب در جهت راست و پیش‌رو» را تداعی می‌کند.

نهج البلاغه در وصف ایمان می‌آورد: «سَبِيلٌ أُلْجُ الْمِنْهَاجِ أَنْوَرُ السَّرَاجِ فَبِالْإِيمَانِ يُسْتَدَلُّ عَلَى الصَّالِحَاتِ وَبِالصَّالِحَاتِ يُسْتَدَلُّ عَلَى الْإِيمَانِ وَبِالْإِيمَانِ يُعْمَرُ الْعِلْمُ» (سیدرضی، خطبه ۱۵۶) (ایمان روشن‌ترین راه‌ها و نورانی‌ترین چراغ‌هاست. با ایمان می‌توان بر اعمال صالح دست یافت و با اعمال صالح بر ایمان راه یافت. با ایمان، علم آباد می‌شود). ایمان در عبارت یاد شده به راهی روشن و چراغی نورانی بازنمایی شده که نشان‌دهنده نقش هدایتگر و روشنگر آن در زندگی است. همان‌طور که نور، تاریکی را می‌زداید و راه را نمایان می‌کند، ایمان نیز مسیر درست را برای انسان روشن می‌سازد. در نهایت، ایمان به عنوان عاملی برای آبادانی علم معرفی می‌شود، به این معنا که بدون ایمان، علم به حقیقت خود نمی‌رسد و در جهت کمال و رشد انسان قرار نمی‌گیرد. این توصیف، جایگاه بنیادین ایمان را در هدایتگری، اخلاق و دانش به تصویر می‌کشد. همچنین در جای دیگر درباره ایمان می‌گوید: «إِنَّ الْإِيمَانَ يَبْدُو لُمُظَّةٌ فِي الْقَلْبِ كُلَّمَا ازْدَادَ الْإِيمَانُ ازْدَادَتِ اللَّمُظَّةُ» (سیدرضی، غریب ۵) (ایمان، نقطه‌ای سفید در قلب پدیدار می‌کند که هرگاه ایمان زیاد شد، آن نقطه سفید نیز زیاده‌تر می‌شود). در این بیان، ایمان با ترسیم نقطه‌ای سفید درون قلب تصویرسازی می‌شود که با افزایش ایمان، گسترده‌تر و درخشان‌تر می‌شود. این استعاره

مفهومی نشان می‌دهد که ایمان یک امر درونی و تدریجی است که با رشد و تقویت، تأثیر بیشتری بر قلب و روح انسان می‌گذارد. قلب به عنوان جایگاه ایمان در نظر گرفته شده و سفیدی آن نمادی از پاکی، روشنایی و صفای باطن است. این استعاره همچنین فرآیند پویای ایمان را نشان می‌دهد؛ به این معنا که ایمان حالتی ایستا و ثابت ندارد، بلکه می‌تواند افزایش یابد و اثر بیشتری در وجود فرد بگذارد. این تصویر همچنین می‌تواند با تقابل «سفیدی» و «تاریکی» پیوند یابد، به این معنا که ایمان با زدودن شک و گناه، قلب را روشن‌تر و شفاف‌تر می‌کند. این نوع بیان، برانگیزاننده و الهام‌بخش است و باعث می‌شود ایمان نه فقط یک مفهوم ذهنی، بلکه یک کیفیت درونی قابل درک و تجربه باشد که فرد می‌تواند رشد و گسترش آن را در قلب خود احساس کند. افزون بر آن، در عبارت «لَا تُدْرِكُهُ الْاَبْصَارُ بِمُشَاهَدَةِ الْعَيْنِ وَلَكِنْ تُدْرِكُهُ الْقُلُوبُ بِحَقَائِقِ الْاِيْمَانِ» (سیدرضی، خطبه ۱۷۹) (چشمان هرگز او را آشکار نمی‌بینند، اما قلب‌ها با ایمان حقیقی او را درمی‌یابند) ایمان به عنوان نوری درونی مطرح می‌شود که قلب را روشن کرده و امکان درک حقیقت الهی را فراهم می‌کند؛ حقیقتی که از دسترس ادراک حسی و چشم ظاهری خارج است. این بیان نشان می‌دهد که شناخت خداوند با حواس ظاهری ممکن نیست و تنها قلب، با اتکا به حقیقت ایمان، قادر به درک اوست.

۲-۲. حوزه مبدأ بینایی

خداوند چشم را ابزاری برای درک حقایق هستی آفریده است، اما کافر با وجود برخورداری از این قوه، از پذیرش حقایق روی‌گردان است یا در صورتی که به ناگزیر حقیقتی را ببینند، از آن متأثر نشده و ایمان نمی‌آورند. به این ترتیب، کافر با نابینا تفاوتی ندارد. در مقابل، مؤمن قرار دارد که حقایق را دیده و به آنها ایمان می‌آورد و به همین دلیل بینا خوانده می‌شود. قرآن براساس مقایسه استعاره نابینا و بینا برای کافر و مؤمن، تفاوت منزلت این دو گروه را ملموس‌تر نشان می‌دهد. مشکلات و محدودیت‌های فرد نابینا را در

جامعه به خوبی مشاهده می‌کنیم، در حالی که نقص کافر در درون اوست و ممکن است در ظاهر، بی‌عیب و نقص به نظر برسد. عموم مردم به تفاوت آشکار میان نابینا و بینا اذعان دارند، اما به سادگی نمی‌توانند مؤمن و کافر را با هم مقایسه کنند.

در ابتدای آیه «وَمِنْهُمْ مَنْ يَنْتَظِرُ إِلَيْكَ أَفَأَنْتَ تَهْدِي الْعُمْيَ وَلَوْ كَانُوا لَا يُبْصِرُونَ» (یونس، ۴۳) (و از آنان کسانی هستند که به تو نگاه می‌کنند، اما آیا می‌توانی نابینایان را هدایت کنی، هرچند نبینند؟) بیان شده که کافران پیامبر اکرم ﷺ را می‌دیدند. بنابراین، آن‌ها در ظاهر نابینا نبودند. با وجود اینکه کافران رفتار پیامبر اکرم ﷺ را با چشمان خود نگاه می‌کردند، اما گویا چیزی نمی‌دیدند و در نتیجه ایمان نمی‌آوردند. کافران تنها کافی بود که رفتار ایشان ببینند تا ایمان بیاورند، اما چون نمی‌خواستند ایمان بیاورند، چشم خود را در مقابل پیامبر اکرم ﷺ بسته و مانند فردی نابینا در محضر او حاضر می‌شدند. در مقابل کافران که نابینا شمرده شده‌اند، در برخی آیات، مؤمنان به بینا (هود، ۲۴؛ فاطر، ۱۹؛ غافر، ۵۸؛ الأنعام، ۵۰؛ الرعد، ۱۶) توصیف شده‌اند. بنابراین، مؤمنان از دیدن حقیقت ابا نداشته و روی بر نمی‌گردانند؛ همچنین اگر حقیقتی را ببینند در آن تأمل کرده و آن را می‌پذیرند. پس در سفر زندگی، راهنمایان، از جمله پیامبر اکرم ﷺ و قرآن، تنها می‌توانند افراد بینا را به راه خداوند هدایت کنند.

نهج البلاغه نیز در فرازهای متعدد از این استعاره بهره گرفته است، برای نمونه در عبارت «وَإِنَّمَا الدُّنْيَا مُتَهَيَّيَةٌ بِصَرِّ الْأَعْمَى لَا يُبْصِرُ مِمَّا وَرَاءَهَا شَيْئًا وَالْبَصِيرُ يَنْفُذُهَا بَصَرُهُ وَيَعْلَمُ أَنَّ الدَّارَ وَرَاءَهَا فَالْبَصِيرُ مِنْهَا شَاخِصٌ وَالْأَعْمَى إِلَيْهَا شَاخِصٌ وَالْبَصِيرُ مِنْهَا مُتَزَوِّدٌ وَالْأَعْمَى لَهَا مُتَزَوِّدٌ» (سیدرضی، خطبه ۱۳۳) (به راستی دنیا نهایت دید نابینا است و چیزی فراتر از آن را نمی‌بیند. اما بینا، دیدی فراتر داشته و می‌داند که ورای آن سرای آخرت است. بینا توجهی به دنیا ندارد، اما نابینا تمام توجه‌اش را به دنیا معطوف می‌کند. بینا از دنیا توشه می‌گیرد، اما نابینا برای دنیا توشه فراهم می‌کند.) برای مفهوم‌سازی ملموس‌تر مؤمن و کافر، مؤمن به منزله فردی بینا توصیف می‌شود که به آینده نگاهی دوراندیشانه دارد. او به مسائل

فراتر از زندگی دنیوی توجه دارد و برای سرای آخرت آمادگی لازم را کسب می‌کند. در مقابل، کافر به منزله فردی نابینا با دیدی محدود به دنیا معرفی می‌شود که توجهی به آینده و سرای آخرت ندارد، بلکه تمام تلاش خود را صرف امور دنیوی می‌کند و برای آخرت، خود را آماده نمی‌کند.

۲-۳. حوزه مبدأ گیاهان

از بدو تولد، انسان در ارتباطی مستمر با گیاهان و طبیعت پیرامون خود قرار دارد. او در طول فصول مختلف، شکوفایی، رشد، پرمردگی و ثمردهی گیاهان را مشاهده می‌کند و این فرایندها به بخشی جدایی‌ناپذیر از تجربه زیستی او تبدیل شده است. این تعامل روزمره نه تنها آگاهی حسی و زیستی انسان را غنی می‌سازد، بلکه در سطحی عمیق‌تر، بنیانی برای شکل‌گیری درک مفهومی او از جهان فراهم می‌آورد. به‌مرورزمان، این تجربیات طبیعی به استعاره‌های مفهومی در زبان، تفکر و فرهنگ راه پیدا کرده و به ابزاری برای تبیین پدیده‌های انتزاعی‌تر تبدیل می‌شوند. در آیه «أَلَمْ تَرَ كَيْفَ ضَرَبَ اللَّهُ مَثَلًا كَلِمَةً طَيِّبَةً كَشَجَرَةٍ طَيِّبَةٍ أَصْلُهَا ثَابِتٌ وَفَرْعُهَا فِي السَّمَاءِ * تُؤْتِي أُكْلَهَا كُلَّ حِينٍ بِإِذْنِ رَبِّهَا وَيَضْرِبُ اللَّهُ الْأَمْثَالَ لِلنَّاسِ لَعَلَّهُمْ يَتَذَكَّرُونَ * وَ مَثَلُ كَلِمَةٍ خَبِيثَةٍ كَشَجَرَةٍ خَبِيثَةٍ اجْتُثَّتْ مِنْ فَوْقِ الْأَرْضِ مَا لَهَا مِنْ قَرَارٍ» (إبراهیم، ۲۴-۲۶) (آیا ندیدی خداوند چگونه مَثَل زده: سخن پاک مانند درختی پاک است که ریشه‌اش استوار و شاخه‌هایش در آسمان است. با اذن پروردگارش هر زمان میوه خود را می‌دهد، و خداوند برای مردم مثل‌ها می‌زند تا شاید پند بگیرند. مثل سخن آلوده مانند درختی آلوده است که از روی زمین کنده شده و قرار ندارد) ایمان همان کلمه پاک است (شعراوی، ۱۲/۷۴۹۹) که به درختی پاکیزه بازنمایی شده است. این درخت ریشه‌اش در زمین جای گرفته و با گسترش ریشه، استوار شده است. همچنین طول آن بسیار بلند است به حدی که شاخه‌هایش در ارتفاع قرار گرفته و به خاطر برکت زیاد، در تمامی فصول میوه می‌دهد. از نگاشت‌های حاصل میان حوزه

مفهومی درخت و ایمان، چنین برمی‌آید که ایمان نیز مانند درخت دارای ریشه، ساقه و میوه است و با رشد زیاد، میوه و فوایدی برای صاحب درخت و اطرافیان به ارمغان می‌آورد. در مقابل، کفر به مانند درختی است که ریشه‌ای در زمین نداشته و به این خاطر در برابر تندبادها مقاومت و قراری ندارد. همچنین از چنین درختی انتظار نمی‌رود که میوه‌ای داشته و به دیگران نفعی برساند. در نتیجه، با مبدأ قرار گرفتن درخت به منظور شناخت ایمان و کفر، می‌توان به ابعاد بیشتری از آن پی برد، به این ترتیب که ایمان در وهله اول دارای ساختاری نظام‌مند و سنجیده است، همان‌طور که ریشه، شاخه و میوه در درخت، دلیل بر حاکمیت نظامی دقیق بر آن است. دوم این‌که، قابلیت رشد و بالندگی دارد، منتها این رشد باید مبتنی بر عقاید صحیح (توحید) باشد تا ریشه‌ها مستحکم و استوار شود. آنچه پس از رشد درخت نمایان می‌شود، شاخه‌های آن است. این شاخه‌ها در یک محیط بسته و پست رشد نمی‌کنند، بلکه محل آن در ارتفاع (آسمان) است. پس هنگامی که ایمان از ریشه‌ای محکم برخوردار باشد، رشد می‌کند و این رشد به سوی آسمان است و به نوعی نشان از کناره گرفتن از تعلقات دنیوی دارد. در نقطه مقابل، اگر کفر بر مبنای شرک و اعتقادات فاسد پرورش یابد، ریشه‌اش سست و ناپایدار می‌شود. همان‌طور که از درختی که ریشه‌ای در زمین ندارد، انتظار رویش و ثمردهی نمی‌رود، از کفر نیز نمی‌توان توقع رشد و تعالی و در نهایت ثمره و محصول داشت.

نهج البلاغه در عبارت «وَلَعَمْرِي لَوْ كُنَّا نَأْتِي مَا أَتَيْتُمْ مَا قَامَ لِلدِّينِ عُمُودٌ وَلَا اخْضَرَّ لِلْإِيمَانِ عُودٌ» (سیدرضی، خطبه ۵۶) (به جانم سوگند! اگر ما در مبارزه همانند شما عمل می‌کردیم هرگز ستونی برای دین برپا نمی‌شد، و هیچ شاخه‌ای از درخت ایمان سبز نمی‌گردید) با بهره‌گیری از استعاره مفهومی، ایمان را به درختی زنده و پویا تشبیه می‌کند که دارای شاخه‌ها و برگ‌های سرسبز است (ابن ابی‌الحدید، ۳۴/۴). در این استعاره، استواری دین به برپایی ستون تشبیه شده که دلالت بر ساختاری محکم و پایدار دارد، درحالی‌که ایمان به درختی تشبیه شده که شاخه‌های آن تنها در شرایط مناسب رشد و سرسبزی

می‌یابند. این تصویر استعاری نشان می‌دهد که همان‌گونه که یک درخت برای بقا و رشد به شرایط مساعد نیاز دارد، ایمان نیز در گرو تلاش، استقامت و دفاع از اصول دینی است. این استعاره، پویایی ایمان و وابستگی آن به مجاهدت و پایداری را به شکلی هنری و تأثیرگذار به تصویر می‌کشد.

۲-۴. حوزه مبدأ پاکی و آلودگی

حوزه‌های مبدأ پاکی و آلودگی در استعاره‌های مفهومی نقش بنیادینی در شکل‌دهی به ادراک اخلاقی و اجتماعی انسان ایفا می‌کنند. این استعاره‌ها ریشه در تجربیات حسی و زیستی بشر نسبت به تمایز میان پاکی و ناپاکی دارند. درک روزمره ما از مواد پاک و ناپاک نظیر شفافیت و زلالی آب یا آلودگی یک محیط، ساختار مفهومی ما را در حوزه‌های اخلاقی و اجتماعی تحت تأثیر قرار داده است (Lakoff and Johnson, 1999, 277). از منظر شناختی، گرایش انسان به اشیای پاک، مصرف خوراک‌های پاکیزه و رعایت نظافت به عنوان راهبردهایی برای حفظ سلامت، نشان‌دهنده ارتباط بنیادین این مفاهیم با زیست انسانی است. این الگوی ادراکی برای مفهوم‌سازی ایمان با تعبیری از قبیل حیات پاک (النحل، ۹۷)، کلمه پاک (فاطر، ۱۰)، و درخت پاک (إبراهیم، ۲۴) به کار رفته است. در مقابل، آلودگی و پلشتی تداعی‌گر بیزاری، انزجار و منشأ ناملازمات و بیماری‌ها است. بر این اساس، کفر که منجر به آشفته‌گی روحی و پیامدهای فردی و اجتماعی منفی می‌شود، در چارچوب استعاره‌ای به آلودگی توصیف شده است (الأنعام، ۱۲۵). این آلودگی به‌ویژه در مورد کسانی که از تعقل بهره نمی‌برند صادق است (یونس، ۱۰۰).

در آیه «الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ طُوبَى لَهُمْ وَحَسُنَ مَا أَتَوْا» (الرعد، ۲۹) (کسانی که ایمان آورده و اعمال صالح انجام می‌دهند از پاکی برخوردارند و سرانجام خوشی دارند) واژه «طوبی» مؤنث اُطیب به معنای پاکیزه‌تر است. موصوف این صفت در آیه مذکور، احتمالاً حیات یا معیشت باشد (طباطبایی، ۳۵۶/۱۱). نعمت‌های ظاهری، هر قدر هم که

فراوان باشند، تا زمانی که قلب انسان آرامش نیابد و از اضطراب رها نشود، باعث خوشی و سعادت نمی‌شوند. چنین آرامشی تنها در پرتو ایمان به خداوند و انجام اعمال صالح حاصل می‌شود. پاکیزگی نمودار مطلوبیت و سودمندی است. بر این اساس، از تعبیر محسوس پاکیزگی برای توصیف ایمان در زندگی استفاده شده است. در طرف مقابل، آیه «كَذَلِكَ يَجْعَلُ اللَّهُ الرَّجْسَ عَلَى الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ» (الأنعام، ۱۲۵) (این چنین خداوند آلودگی را بر کسانی که ایمان نمی‌آورند قرار می‌دهد) از آلودگی برای بازنمایی کفر و بی‌ایمانی بهره گرفته است. کاربرد تعبیر آلودگی برای کفر به شکل‌گیری یک چارچوب ذهنی کمک می‌کند که در آن کفر به مثابه امری ناخوشایند، زیان‌بار و طردشدنی فهمیده می‌شود. این تصویر ذهنی باعث ایجاد نگرشی منفی نسبت به بی‌ایمانی شده و به شیوه‌ای ملموس و عاطفی، باورها و نگرش‌های دینی را برای مخاطب عمیق‌تر و قابل‌درک‌تر می‌سازد.

شرک، هنگامی که در قلب انسان ریشه بدواند، قدرت تعقل را تضعیف کرده و او را به انحطاط معنوی می‌کشاند. در نهج‌البلاغه، ایمان به عنوان وسیله‌ای برای تطهیر قلب از شرک معرفی شده است (موسوی، ۳۹۷/۵)، چنان‌که در جمله «فَرَضَ اللَّهُ الْإِيمَانَ تَطْهِيراً مِنَ الشِّرْكِ» (حکمت، ۲۵۲) (خداوند ایمان را برای پاکسازی از شرک مقرر کرد) به وضوح شرک همچون نوعی آلودگی تصویر شده که تنها ایمان قادر به پاکسازی آن است. همان‌طور که انسان در مواجهه با آلودگی‌های ظاهری، مانند کثیفی بدن یا لباس، احساس ناراحتی کرده و در صدد پاکسازی آن برمی‌آید، شرک نیز آلودگی‌ای درونی است که آرامش و صفای قلب را از بین می‌برد. کسی که قلبش به شرک آلوده شود، دچار آشفتگی و گمراهی می‌گردد و به دنبال راهی برای بازیابی طهارت معنوی خود می‌گردد. در این میان، ایمان همچون آب زلالی است که می‌تواند ناپاکی‌های شرک را بشوید و قلب را به آرامش و روشنی بازگرداند. این استعاره نشان‌دهنده نقش حیاتی ایمان در پالایش روح و بازگرداندن انسان به مسیر حقیقت است.

۲-۵. حوزه مبدأ سخن

واژه «صدق» در اصل به معنای انطباق سخن یا خبر با واقعیت است و شخصی که

چنین خبری را بیان می‌کند «صادق» می‌نامند. گاهی قرآن از این معنا فراتر رفته و کسی را که مطابق ایمانش عمل نماید نیز به عنوان صادق (التوبة، ۱۱۹) یا صدیق (الحديد، ۱۹) یاد می‌کند (طباطبایی، ۴۰۲/۹). به عبارت دیگر، ایمان به مثابه سخنی تلقی می‌شود که اگر با رفتار و عمل همخوان باشد راستین است، در غیر این صورت آن ایمان، دروغین خواهد بود.

در آیه «إِلَيْهِ يَصْعَدُ الْكَلِمُ الطَّيِّبُ وَالْعَمَلُ الصَّالِحُ يَرْفَعُهُ» (فاطر، ۱۰) واژه «الْكَلِمُ» به سخنی اطلاق می‌شود که از لحاظ معنایی تمام باشد. زمانی یک سخن پاک و دلنشین است که همچون اشیاء آلوده، ناپسند و زیان‌آور نباشد، بلکه فضای رغبت و لذت را برای شنونده و گوینده فراهم آورد. این وضعیت زمانی محقق می‌شود که سخن، حاوی معنای حقیقی و مفیدی باشد که تضمین‌کننده سعادت است. به این ترتیب، روشن می‌گردد که مقصود از سخن پاک، تنها لفظ نیست، بلکه معنای پاکیزه‌ای است که آن را منتقل می‌کند (طباطبایی، ۲۳/۱۷). سخن پاک را می‌توان به ایمان تعبیر کرد، همان‌طور که در آیات دیگری از قرآن نیز استعاره «ایمان، سخن است» به کار رفته است (التوبة، ۱۱۹؛ الحديد، ۱۹؛ الحجرات، ۱۵). بنابراین، برای مفهوم‌سازی رابطه بین ایمان و عمل صالح و نقش آن در نزدیکی به خداوند، از استعاره جهتی «قبول شدن، بالا رفتن است» استفاده شده است. علاوه بر آن، عمل صالح به عنوان نیرویی محرک تصویرسازی شده که ایمان را به سوی بالا می‌برد.

نهج البلاغه نیز به همین منوال در قصار «لَا يَصْدُقُ إِيمَانُ عَبْدٍ حَتَّى يَكُونَ بِمَا فِي يَدِ اللَّهِ أَوْثَقَ مِنْهُ بِمَا فِي يَدِهِ» (سیدرضی، حکمت ۳۱۰) (ایمان بنده راستین نیست مگر این‌که اعتمادش به آن‌چه نزد خداوند است بیشتر از آن‌چه دست خود دارد باشد) ایمان را به مثابه سخنی در نظر گرفته است که اگر موافق آن عمل نشود صادقانه نخواهد بود. علاوه بر آن در فراز «وَلَا مَصْعَدًا لِلْكَلِمِ الطَّيِّبِ وَالْعَمَلِ الصَّالِحِ مِنْ خَلْقِهِ» (سیدرضی، خطبه ۱۸۲) (و نه محل بالا رفتن سخنان پاک و اعمال نیک بندگانش قرار نمی‌داد) با اشاره به آیه ۱۰ از سوره فاطر، ایمان را سخنی پاک دانسته که به همراه عمل صالح به آسمان‌ها عروج می‌کند.

۲-۶. حوزه مبدأ شخص

شخصیت‌بخشی به انسان این قابلیت را می‌دهد که از دانشی که درباره خود دارد برای درک سایر ابعاد هستی نظیر زمان و اراده استفاده کند. این استعاره از آنجا نشأت می‌گیرد که انسان برخی مفاهیم انتزاعی را به صورت موجوداتی فعال و دارای اراده درک می‌کند (کوچش، ۸۸).

در آیه «قُلْ بِسْمِ اللَّهِ يَأْمُرُكُمْ بِهِ إِيمَانُكُمْ إِن كُنتُمْ مُؤْمِنِينَ» (البقرة، ۹۳) (بگو اگر مؤمن هستید، ایمانتان به بد چیزی دستور می‌دهد) برای ایمان یهودیان شخصیتی در نظر گرفته شده که صاحب دستوراتی خلاف تورات و تعالیم موسی علیه السلام است. یهودیان وانمود می‌کردند که ایمان دارند، ولی اعمالی از قبیل پرستش گوساله، قتل انبیا و نقض میثاق، خلاف آن ادعا را نشان می‌داد. آیه مذکور تأکید دارد که اعمال و رفتار در واقع بازتابی از ایمان باطنی افراد است. اگر شخصی ایمان واقعی داشته باشد، اعمال و رفتارش نیز شایسته آن ایمان خواهد بود. به عبارت دیگر، ایمان واقعی به گونه‌ای است که فرد را به انجام اعمال نیک و پرهیز از اعمال ناپسند وادار می‌کند.

حضرت علی علیه السلام در توصیف فرشتگان می‌فرماید: «فَهُمْ أَسْرَاءُ إِيْمَانٍ لَمْ يَفُكَّهُمْ مِنْ رَبِّتِهِ زَيْغٌ وَلَا عُدُولٌ وَلَا وَئِيٌّ وَلَا فُتُورٌ» (سیدرضی، خطبه ۹۱) (فرشتگان، اسیران ایمانند و هیچ انحراف، امتناع، سستی و ضعفی آنان را از بند ایمان رها نساخته است). ایمان در این فراز به مثابه شخصی است که فرشتگان را در بند اسارت گرفته است و به هیچ بهانه‌ای به آنان اجازه سرپیچی و انحراف نمی‌دهد. در بخش دیگری برای ایمان آنان، عزم و اراده در نظر گرفته و می‌فرماید: «وَلَمْ تَرَمْ الشُّكُوكُ بِنَوَازِعِهَا عَزِيمَةَ إِيْمَانِهِمْ» (سیدرضی، خطبه ۹۱) (تیرهای شک از کمان‌های کشیده شد عزم ایمانشان را نشان نگرفته است). این تعبیر، تصویر میدان جنگی را تداعی می‌کند که در آن تیرهایی از سوی دشمن برای منصرف کردن رزمنده از تصمیمش پرتاب می‌شود، اما رزمنده با عزم و اراده استوار، بر تصمیم خود پافشاری می‌کند. در این استعاره، نگاشت «ایمان، رزمنده است» و «شک‌ها، دشمنان

هستند» برقرار است و بدین ترتیب نشان می‌دهد ایمان فرشتگان چنان محکم و استوار است که شک و تردیدها توان آسیب رساندن به آن را ندارند.

۲-۷. طرح‌واره شیء

در زبان‌شناسی شناختی، «طرح‌واره‌های تصویری» به‌عنوان الگوهای تکرارشونده و ساختاریافته‌ای شناخته می‌شوند که از تعاملات جسمانی انسان نظیر حرکت بدن یا استفاده از اشیاء سرچشمه می‌گیرند و اساس شکل‌گیری استعاره‌ها را فراهم می‌کنند. به باور جانسون، این الگوها تجربه‌های انسانی را سازماندهی می‌کنند و با وجود ریشه در فعالیت‌های عینی، به سطوح انتزاعی معنایی گسترش می‌یابند (Johnson, xix). طرح‌واره‌های تصویری با «صورت‌های ذهنی» متفاوت هستند؛ برای نمونه، هنگام یادآوری چهره یک دوست، تصویری ذهنی با جزئیات دقیق شکل می‌گیرد که حاصل فرایندهای آگاهانه شناختی و حافظه تصویری است (قائمی‌نیا، ۱۳۹۰، ۶۵۸). در مقابل، طرح‌واره‌های تصویری از قبیل شیء و نیرو ساختارهایی کلی و انتزاعی‌اند که از تجربه‌های پیوسته و جسمانی نشئت می‌گیرند و بازیابی آنها صرفاً با یادآوری ساده ممکن نیست، بلکه نیازمند پردازش‌های بیشتر است. به عبارت دیگر، این طرح‌واره‌ها نه تصاویر ذهنی، بلکه چارچوب‌های مفهومی هستند که درک ما از اطرافمان را ممکن می‌سازند.

ایوانز و گرین درباره نحوه شکل‌گیری طرح‌واره شیء می‌گویند انسان از طریق تعامل با اشیاء پیرامون خود، مانند میز و صندلی، طرح‌واره‌ای ذهنی ایجاد می‌کند که به او امکان می‌دهد برخی مفاهیم انتزاعی را نیز براساس ویژگی‌های اشیاء فیزیکی، همچون رنگ، وزن و شکل، توصیف کند (Evans and Green, 191). اشیاء و مواد در تجربه انسانی نقش مهمی در ادراک ایفا می‌کنند و به انسان کمک می‌کنند تا مفاهیم غیرمادی و انتزاعی را به صورت چیزهایی ملموس درک کرده، آنها را طبقه‌بندی، ارزیابی و به‌روشنی درباره آنها تفکر کند (Lakoff and Johnson, 2003, 25).

بر مبنای طرح‌واره شیء، ایمان در قرآن به عنوان ماده‌ای بازنمایی شده که در قلب مؤمنان جای دارد (الحجرات، ۱۴) و در شرایط خاص، ممکن است از دیگران پنهان شود (غافر، ۲۸). گاهی ایمان مانند کالایی ارزشمند در نظر گرفته می‌شود که خداوند آن را به عنوان امانتی نزد مؤمنان قرار داده (الأنفال، ۲۷) و قلبشان را با آن زینت بخشیده است (الحجرات، ۷). همچنین، ایمان را نباید با ظلم درآمیخت (الأنعام، ۸۲) و تحت تأثیر عواملی همچون افزایش عزم مؤمنان (آل عمران، ۱۷۳)، ترس از خدا، تلاوت قرآن (الأنفال، ۲)، ایمان به سوره‌ای جدید (التوبة، ۱۲۴)، آرامش قلب (الفتح، ۴) و پذیرش آیات الهی (المدر، ۳۱)، بر میزان آن افزوده می‌شود. از سوی دیگر، کفر به مثابه ماده‌ای بازنمایی شده که منافقان در تلاش‌اند آن را از دید مؤمنان پنهان کنند، درحالی‌که این امر از دید خداوند مخفی نخواهد ماند (المائدة، ۶۱). این ماده، خاصیت انعطاف‌پذیری دارد به‌طوری‌که اگر مرتدان در کفر خود پافشاری کنند و آن را افزایش دهند، توبه آن‌ها پذیرفته نخواهد شد (آل عمران، ۹۰). این نوع بازنمایی استعاری نشان می‌دهد که ایمان و کفر نه صرفاً حالات ذهنی، بلکه اموری ملموس و اثرگذار بر وجود انسان در نظر گرفته شده‌اند که قابلیت افزایش و کاهش دارند.

در نهج البلاغه نیز ایمان به مثابه ماده‌ای در نظر گرفته شده که گاه در قلب انسان ثابت و پایدار است و گاه به شکل موقتی و ناپایدار در میان قلب‌ها و سینه‌ها جریان دارد. حضرت علی علیه السلام می‌فرماید: «فَمِنْ الْإِيْمَانِ مَا يَكُونُ ثَابِتًا مُسْتَقَرًّا فِي الْقُلُوبِ وَ مِنْهُ مَا يَكُونُ عَوَارِيَّ بَيْنَ الْقُلُوبِ وَ الصُّدُورِ إِلَى أَجَلٍ مَعْلُومٍ» (سیدرضی، خطبه ۱۸۹) (از ایمان، دسته‌ای ثابت و مستقر در قلب‌هاست و دسته‌ای دیگر در میان قلب‌ها و سینه‌ها تا مهلتی معین به عاریت است). این ایمان استوار نمی‌شود جز با استوار شدن قلب «لَا يَسْتَقِيمُ إِيْمَانُ عَبْدٍ حَتَّى يَسْتَقِيمَ قَلْبُهُ» (سیدرضی، خطبه ۱۷۶) (ایمان بنده‌ای استوار نمی‌شود تا قلبش استوار شود). گاهی ایمان مانند کالایی ارزشمند تلقی شده که با صدقه از آن محافظت می‌شود «سَوْسُوا إِيْمَانَكُمْ بِالصَّدَقَةِ» (سیدرضی، حکمت ۱۴۶) (ایمانتان را با صدقه محافظت کنید) و با

شرکت در نبرد همراه پیامبر اکرم ﷺ زیاد می‌شود (سیدرضی، خطبه ۵۶). با دروغ فاصله دارد و همچون خوراکی است که حسد آن را می‌خورد «جَانِبُوا الْكَذِبَ فَإِنَّهُ مُجَانِبٌ لِلْإِيمَانِ ... وَلَا تَحَاسَدُوا فَإِنَّ الْحَسَدَ يَأْكُلُ الْإِيمَانَ كَمَا تَأْكُلُ النَّارُ الْحَطَبَ» (سیدرضی، خطبه ۸۶) (از دروغ برکنار باشید که با ایمان فاصله دارد ... حسد نورزید که حسد، ایمان را می‌خورد همچنان که آتش، هیزم را می‌خورد).

۲-۸. طرح‌واره نیرو

انسان در تعامل با محیط پیرامون و به واسطه برهم‌کنشی که با اجسام مختلف تجربه می‌کند به مفهوم نیرو پی می‌برد. معمولاً زمانی انسان متوجه این نیروها می‌شود که فوق‌العاده قوی باشند یا توسط نیروهای دیگر متعادل نشده باشند. برای نمونه معمولاً به باد اعتنا نمی‌شود، مگر زمانی که آن قدر شدید باشد که در برابر راه رفتن مقاومت ایجاد کند. گاهی انسان با موقعیتی‌هایی روبرو می‌شود که برای رسید به مقصد مورد نظر لازم است از مسیر معینی بگذرد، اما نیروی مقاومی مانع ادامه حرکت او می‌شود. در این تجربه، انسان قدرت خود را می‌آزماید و شاید با اعمال نیروی متقابل از آن مانع عبور کند، یا به ناچار مسیر خود را تغییر می‌دهد و یا وقایع دیگری رقم بخورد. بدین ترتیب، جانسون قائل است براساس تجربه تعامل فیزیکی با اجسام، طرحی در ذهن تنظیم می‌شود و به پدیده‌هایی که فاقد این ویژگی هستند، نیز نسبت داده می‌شود (Johnson, 42). طرح‌واره نیرو، اغلب ساختار مشترکی دارد: ۱- از طریق تعامل و برهم‌کنش تجربه می‌شود. ۲- جهت‌دار است. ۳- معمولاً در یک مسیر خاص وارد می‌شود. ۴- شامل منشأ (منبع) و متأثر (هدف) است. ۵- شدت و ضعف دارد. ۶- دربردارنده زنجیره‌ای از علت‌هاست (Evans and Green, 187).

قرآن کریم برای ایمان نیرویی درون قلب قرار داده که باعث ثبات و آرامش قلب می‌شود. این نیروی معنوی، فرد را در برابر تلاطم‌های فکری و روحی مصون نگه می‌دارد و به او قدرت پایداری در برابر شک و تردید می‌بخشد. در مقابل، کفر موجب اضطراب،

ناپایداری و لرزش قلب می‌شود، زیرا فرد را از حقیقت و نور هدایت دور می‌سازد. آیه شریفه «مَنْ كَفَرَ بِاللَّهِ مِنْ بَعْدِ إِيمَانِهِ إِلَّا مَنْ أُكْرِهَ وَقَلْبُهُ مُطْمَئِنٌّ بِالْإِيمَانِ» (النحل، ۱۰۶) کسانی که بعد از ایمان کافر شوند، جز آن‌ها که تحت فشار واقع شده‌اند در حالی که قلبشان با ایمان آرامش یافته است) به روشنی بر این نکته تأکید دارد که ایمان در قلب، منشأ اطمینان و آرامش است. این آیه، در کنار اشاره به تأثیرات درونی ایمان، به تقابل آن با کفر نیز می‌پردازد. کسانی که حقیقت ایمان را درک کرده و در قلب خود آرامش ناشی از آن را تجربه کرده‌اند، حتی در شرایط سخت نیز از این نیروی درونی بهره‌مندند. اما کسانی که پس از ایمان، به کفر روی می‌آورند، دچار تزلزل و بی‌ثباتی قلبی می‌شوند.

حضرت علی علیه السلام در نهج‌البلاغه برای ایمان نیرویی قائل است که با حضور مؤمنین راستین تقویت می‌شود. امام علی علیه السلام در این زمینه می‌فرماید: «أَقْوَامٌ فِي أَصْلَابِ الرِّجَالِ وَ أَرْحَامِ النِّسَاءِ سَيَرَعَفُ بِهِمُ الزَّمَانُ وَ يَقْوَى بِهِمُ الْإِيمَانُ» (سیدرضی، خطبه ۱۲) (در صلب مردان و رحم زنان گروه‌هایی هستند که زمان آنان را به صحنه می‌آورد و به واسطه آنان ایمان تقویت می‌شود). این بیان نمایانگر آن است که ایمان، ماهیتی پویا دارد و حضور افراد مؤمن در جامعه، نقش اساسی در تقویت آن ایفا می‌کند. ایمان همچنین از قدرتی فراتر از کفر و شرک برخوردار است، به گونه‌ای که شرک را کنار زده و تردیدهای ناشی از کفر را از میان برمی‌دارد. در این راستا، حضرت علی علیه السلام می‌فرماید: «وَ تَوْفِيقُ بِهِ إِيْمَانُ مَنْ عَايَنَ الْغُيُوبَ وَ وَقَفَ عَلَى الْمَوْعُودِ إِيْمَانًا نَفَى إِخْلَاصُهُ الشُّرْكَ وَ يَقِينُهُ الشُّكَّ» (سیدرضی، خطبه ۱۱۴) (و به خداوند ایمانی داریم، ایمان کسی که غیب‌ها را به چشم خود دیده و بر آنچه وعده داده شده آگاه است، ایمانی که اخلاص آن شرک را کنار زده و یقین آن، شک را زدوده است). این ایمان چنان قدرتی دارد که مؤمنین را از کفر و عصیان نگه می‌دارد (کاشانی، ۳۴۰/۲) «أَمَّا الْمُؤْمِنُ فَيَمْنَعُهُ اللَّهُ بِإِيْمَانِهِ» (سیدرضی، نامه ۲۷) (اما مؤمن را خداوند با ایمانش باز می‌دارد). بدین ترتیب، ایمان به عنوان نیرویی الهام‌بخش برای مجاهدت در مسیر حق به شمار می‌آید. در نهایت، ایمان در کنار جهاد، نیرویی است که

رهروان مسیر الهی از آن برای صعود به درجات معنوی بالاتر بهره می‌برند «إِنَّ أَفْضَلَ مَا تَوَسَّلَ بِهِ الْمُتَوَسِّلُونَ إِلَى اللَّهِ سُبْحَانَهُ وَتَعَالَى الْإِيمَانُ بِهِ وَبِرَسُولِهِ وَالْجِهَادُ فِي سَبِيلِهِ» (سیدرضی، خطبه ۱۱۰) همانا برترین چیزی که توسل‌کنندگان برای رسیدن به خداوند سبحان به آن چنگ می‌زنند ایمان به خداوند، پیامبر ﷺ و جهاد در راه خداست.

نتایج مقاله

۱. این پژوهش با رویکرد تطبیقی و با تحلیل نظام‌مند از کارکرد استعاره‌های مفهومی در قرآن کریم و نهج‌البلاغه نشان می‌دهد که هر دو متن از استعاره‌های مفهومی به‌عنوان ابزاری قدرتمند برای انتقال مفاهیم انتزاعی مانند ایمان و کفر استفاده کرده‌اند. استعاره‌های مفهومی در این دو متن، نه تنها به عنوان ابزارهای زبانی، بلکه به عنوان سازوکارهای شناختی عمل می‌کنند که به مخاطب کمک می‌کنند تا مفاهیم پیچیده و انتزاعی را از طریق حوزه‌های ملموس و تجربی درک کنند.

۲. در قرآن کریم، استعاره‌های مفهومی ایمان و کفر عمدتاً بر پایه حوزه‌های مبدأ مانند نور و تاریکی، پاکی و آلودگی، گیاهان، بینایی، و نیرو شکل گرفته‌اند. این استعاره‌ها به شیوه‌ای نظام‌مند و هدفمند به کار رفته‌اند تا مفاهیم ایمان و کفر را به گونه‌ای ملموس و قابل درک برای مخاطبان قرآن ارائه دهند. برای مثال، ایمان به عنوان نور و کفر به عنوان تاریکی تصویر شده‌اند، که این تصویرسازی به مخاطب کمک می‌کند تا تفاوت میان هدایت و گمراهی را به وضوح درک کند.

۳. در نهج‌البلاغه نیز استعاره‌های مفهومی ایمان و کفر با استفاده از حوزه‌های مفهومی مشترک، اما با نگاهی فلسفی و خطابی بیشتر، به کار رفته‌اند. امام علی (ع) در نهج‌البلاغه از استعاره‌هایی مانند نور و تاریکی، گیاهان، و نیرو برای بیان عمق مفاهیم ایمان و کفر استفاده کرده‌اند. این استعاره‌ها نه تنها به انتقال مفاهیم دینی کمک می‌کنند، بلکه به مخاطب این امکان را می‌دهند تا با مفاهیم انتزاعی به شیوه‌ای عمیق‌تر و شخصی‌تر ارتباط برقرار کند.

۴. با وجود شباهت‌های فراوان در استفاده از استعاره‌های مفهومی در قرآن و نهج‌البلاغه، تفاوت‌هایی در بافت تاریخی و هدف‌گذاری این استعاره‌ها مشاهده می‌شود. قرآن کریم به عنوان کتاب هدایت الهی، زبانش را برای انتقال پیام‌های وحیانی به عموم انسان‌ها طراحی کرده است، در حالی که نهج‌البلاغه، سخنان امامی است که از زبان بشری برای تبیین عمیق‌ترین مسائل الهی، اجتماعی و اخلاقی بهره می‌برد. این تفاوت در بافت تاریخی، هدف‌گذاری و سبک زبانی هر یک از این دو متن، منجر به تفاوت‌هایی در نحوه استفاده از استعاره‌های مفهومی شده است.

۵. در نهایت، این پژوهش نشان می‌دهد که استعاره‌های مفهومی نه تنها ابزاری برای انتقال مفاهیم دینی هستند، بلکه بازتاب‌دهنده پیوند عمیق میان زبان، فرهنگ و جهان‌بینی در انتقال پیام‌های دینی می‌باشند. این استعاره‌ها به مخاطب کمک می‌کنند تا مفاهیم انتزاعی را در قالب تجربیات ملموس و روزمره درک کرده و به درک عمیق‌تری از مفاهیم دینی مانند ایمان و کفر دست یابد.

کتابشناسی

۱. قرآن کریم
۲. ابن ابی الحدید، عزالدین عبدالحمید، شرح نهج البلاغه، قم، مکتبه آیه الله العظمی المرعشی النجفی، ۱۴۰۴ق.
۳. ابوحیان، محمد بن یوسف، البحر المحیط فی التفسیر، بیروت، دار الفکر، ۱۴۲۰ق.
۴. ارسطو، هنر شاعری، ترجمه: فتح الله مجتباتی، تهران، اندیشه، ۱۳۳۷ش.
۵. اکو، اومبرتو؛ ردی، مایکل؛ لیکاف، جرج؛ رابرت تیلر، جان؛ واینس هایمر، جوئل؛ و مورن، ریچارد، استعاره: مبنای تفکر و ابزار زیبایی آفرینی، ترجمه: فرهاد ساسانی، تهران، سوره مهر، ۱۳۹۰ش.
۶. بورشه، اشنایدر؛ هارتمن؛ اشنله؛ اشتروبه؛ فربکه؛ بونر؛ و واینریش، زبان شناسی و ادبیات، ترجمه: کوروش صفوی، تهران، هرمس، ۱۳۷۷ش.
۷. سیدرضی، محمد بن حسین، تلخیص البیان فی مجازات القرآن، بیروت، دار الأضواء، ۱۴۰۶ق.
۸. شعراوی، محمد متولی، تفسیر الشعراوی، بیروت، اخبار الیوم، ۱۹۹۱ق.
۹. ضیف، شوقی، البلاغه تطور و تاریخ، قاهره، دار المعارف، ۱۴۲۹ق.
۱۰. طباطبائی، سیدمحمد حسین، المیزان فی تفسیر القرآن، بیروت، مؤسسة الأعلمی للمطبوعات، ۱۳۹۰ش.
۱۱. قائمی نیا، علیرضا، استعاره های مفهومی و فضاها ی قرآن، تهران، پژوهشگاه فرهنگ و اندیشه اسلامی، ۱۳۹۹ش.
۱۲. همو، معناشناسی شناختی قرآن، تهران، پژوهشگاه فرهنگ و اندیشه اسلامی، ۱۳۹۰ش.
۱۳. کاشانی، فتح الله، تنبیه الغافلین و تذکره العارفين، تهران، پیام حق، ۱۳۷۸ش.
۱۴. کوچش، زولتان، مقدمه ای کاربردی بر استعاره، ترجمه: شیرین یورابراهیم، تهران، سمت، ۱۳۹۳ش.
۱۵. موسوی، عباسعلی، شرح نهج البلاغه، بیروت، دارالرسول الاکرم ﷺ، ۱۴۱۸ش.
16. Black, Max, "More about Metaphor", *Dialectical* 3/4 (1977), 431-457.
17. Evans, Vyvyan, and Melanie Green, *Cognitive Linguistics: An Introduction*, New Jersey, Edinburgh University Press, 2006.
18. Gibbs, Raymond, *The Cambridge Handbook of Metaphor and Thought*, New York, Cambridge University Press, 2008.
19. Johnson, Mark, *The Body in the Mind*, Chicago, The University of Chicago Press, 1987.
20. Kovecses, Zoltan, *Extended Conceptual Metaphor Theory*, United Kingdom, Cambridge University Press, 2020.
21. Kovecses, Zoltan, *Metaphor: A Practical Introduction*, New York, Oxford University Press, 2022.
22. Lakoff, George, and Mark Johnson, *Metaphors We Live By*, Chicago, The University of Chicago Press, 2003.
23. ---, *Philosophy In The Flesh*, New York, Basic Books, 1999.
24. Ortony, Andrew, *Metaphor and Thought*, New York, Cambridge University Press, 1993.
25. Pragglejaz Group, "MIP: A Method Of Identifying Metaphorically Used Words in Discourse", *Metaphor and Symbol* 1 (2007), 1-39.
26. Evans, Vyvyan, *Cognitive Linguistics: A Complete Guide*, Edinburgh, Edinburgh University Press, 2019.